عوامل پايدارى و ناپايدارى نظامهاى سياسى‏

(قسمت چهارم)

محمد باقر لياقتى‏

وجود آزادى‏هاى سياسى‏

در قسمت‏هاى پيشين به پنج اصل از اصول فراگير علل پايدارى نظامهاى سياسى، به طور اختصار اشاره شد. اينك به يكى ديگر از اصول اساسى و بنيادى آن مى‏پردازيم. وجود آزادى‏هاى سياسى در جوامع و نظامهاى سياسى مختلف، جايگاه ممتازى نسبت به اصول پيشين دارد و هيچ حكومتى با پشت پا زدن به آن نتوانسته ادامه حيات دهد. در اين قسمت از مقاله به صورت اجمالى به نظر اسلام درباره آزادى‏هاى سياسى اشاره مى‏نماييم و چشم اندازى از اين مكتب را در حكومتهاى كوتاه رهبران معصوم‏عليهم السلام‏به نظاره مى‏نشينيم. در ابتدا، واژه‏هاى آزادى و سياست را از نظر انديشمندان اسلام معنا مى‏كنيم.

معناى آزادى

بسيارى معتقدند كه آزادى يك مفهوم انتزاعى است و تعريف جامع و واحدى از آن وجود ندارد. اگر مقالات و كتابهايى را كه در ارتباط با مفهوم آزادى نوشته شده مطالعه كنيم در مى‏يابيم كه اتفاق نظرى بين صاحب نظران و كاوشگران درباره معناى آزادى وجود ندارد، بلكه هر يك از آنان به گونه‏اى آن را تعريف كرده‏اند.

آزادى از جمله مفاهيمى است كه در علوم مختلف داراى معانى متعددى است. دانشمندان و نويسندگان غربى براى آزادى حدود 200 تعريف ذكر كرده‏اند كه برخى از آنها از جهت مفهوم با هم نزديك و برخى هم متنافى هم هستند.(1)

آزادى در محافل علمى به محورهاى مختلف تقسيم گرديده كه اهم آنها عبارتند از:

الف: آزادى به معناى استقلال وجودى

طرفداران اين نظريه معتقدند كه انسان همانند ديگر موجودات مستقل است و تحت تأثير و سيطره هيچ موجودى - حتى خدا - نيست و نبايد باشد؛ اين عالم پديده‏اى است بر اثر تصادف و هيچ حكمت و برنامه‏اى در اصل پيدايش و استمرار آن وجود نداشته و ندارد و در ادامه نيز به حال خود رها شده و قدرتى در چرخش و اداره آن نقشى ندارد و هر موجودى نيز در حيطه كارى خود آزاد است.(2)

ب: آزادى به معناى اختيار

مفهوم آزادى از ديرباز نزد دانشمندان كلام و فلسفه در مقابل «جبر» قرار داشته و مورد كنكاش بوده است. آيا انسان در رفتارها و اقدامات عملى خود آزاد است يا اين كه واقعاً مجبور است و از خود اراده‏اى ندارد؟

اين پرسش از پرسش‏هاى قديمى بين دانشمندان كلام و فلسفه است و در هر عصرى با توجه به مسائل خارجى و جوّ غالب سياسى گرايشهايى نسبت به يكى از آن دو رواج پيدا مى‏كرد و هر دسته و گروه جهت اثبات نظريه خويش به آيات قرآن استناد مى‏كردند.

در بين فرق اسلامى، گروه اشاعره به نظريه جبر و گروه معتزله به اختيار مطلق افعال و اراده انسان اعتقاد دارند. هر دو گروه از اهل تسنن هستند. در هر حال اين سئوال مطرح است كه آيا انسان واقعاً آزاد است كه هر گونه مايل است عمل كند يا اين كه عواملى انسان را به انجام رفتارهاى خاص مجبور مى‏سازد و حتى در حوزه انديشه به ناچار بايد فكر خاصى را بپذيرد؟

اين بحث در روان‏شناسى فلسفى نيز مطرح است كه آيا انسان موجودى است كه از نظر شخصيتى و ساز و كار روانى قدرت بر تصميم‏گيرى دارد يا نه؟ به عقيده دانشمندان شيعه، جبر در حوزه فكر و رفتار به طور كلى مردود است و آدمى از نعمت آزادى و اختيار برخوردار است؛ زيرا اگر جبر محض بر انسان و رفتار و عمل و انديشه او حاكم باشد ديگر جايى براى نظامهاى اخلاقى، تربيتى، تكليف انسان و... باقى نمى‏ماند و تنبيه‏ها و مجازاتها، پاداشها و تشويقها و... معنا نخواهد داشت.

اگر كودك در رفتارش محكوم به جبر باشد تربيت و كنترل رفتار توسط والدين او در اصول تربيتى بى معنا خواهد بود؛ حال آن كه امر و نهى و تشويق و تنبيه و پاداش و عقوبت يك امر حتمى براى انسان و از ويژگيهاى وى و ملاك برترى او بر ساير جانداران است. توضيح و تكميل بحث، سطح وسيعى از بررسى‏ها را مى‏طلبد و ما به ناچار به همين مقدار بسنده مى‏كنيم.

ج: آزادى در مفاهيم اخلاقى‏

در اخلاق و عرفان، بحث آزادى كاربرد زيادى دارد. آزادى در اين رشته به معناى «عدم تعلق و وابستگى انسان به زخارف دنيوى است». در حوزه اخلاق و عرفان، انسانى آزاد است كه به دنيا و ماديات و لذايذ دنيوى تعلق خاطر نداشته و به غير از خدا و اولياى او علاقه و دلبستگى نداشته باشد و اگر به چيزى وابسته گرديد آن هم در جهت محبت و وابستگى به خدا باشد.

اين حالت در معارف دينى ما يكى از والاترين كمالات انسان است، چنانچه قرآن مى‏فرمايد: «والذين آمنوا اشد حبّاً للّه»(3) از اين منظر، آزادى به معناى آزادگى است؛ آزاد بودن از همه قيد و بندهايى كه موجب اسارت و بندگى و ذلت انسان است. بندگى خدا، عين آزادى و آزادگى است. انسان بايد به چيزى دل بندد كه ارزش دلدادگى داشته باشد.

د: آزادى در برابر «بردگى»

اين تعريف در ساحت‏هاى اجتماعى كاربرد دارد. در زمانهاى پيشين، برخى از انسانهاى زورمند عده‏اى از همنوعان خويش را به بند كشيده و به عنوان برده از آنان كار مى‏كشيدند و بدون هيچ امتياز معنوى و انسانى خريد و فروش مى‏كردند. اگر چه چهره آشكار اين نوع بردگى در دنياى معاصر وجود ندارد؛ اما چهره پنهان آن و نيز بردگى فكرى و فرهنگى - كه بدتر از نوع نخست است - هم چنان در جهان بيداد مى‏كند.

آزادى، در اين جا در مقابل اين گونه بردگيهاى آشكار و پنهان است.

ه : آزادى در حقوق و سياست يا حاكميت بر سرنوشت‏

آنچه در بحث فعلى مد نظر است و ناگزير به انواع ديگر آن اشاره نموديم آزادى رايج در حقوق و سياست و به تعبير صحيح‏تر، «حاكميت بر سرنوشت خويش» است. انسان آزاد است و نبايد تحت حاكميت غير باشد، بلكه بايد تحت بينش و اراده خويش به سر برد. آزادى در اصطلاح سياست و حقوق يعنى نفى حاكميت غير بر انسان، حتى اگر آن غير خدا و پيامبر و معصومين‏عليهم السلام‏باشند.

در اين ديدگاه فقط انسان است كه حق حاكميت بر خويش را دارد. اگر انسان از روى اختيار اين حق را به ديگرى واگذار نمايد - كه در اسلام و آيين مسلمانى چنين است - او قانوناً مى‏تواند بر انسان حاكميت داشته باشد. تا انسان حق خود را به ديگرى واگذار ننمايد ديگرى حق حاكميت بر سرنوشت او را ندارد. براساس اين ديدگاه، خدا نيز براى دخالت در امور انسانها و امر و نهى بايد منتظر رأى و اجازه آنان باشد و بدون اجازه حق ندارد حكم و دستورى صادر كند و اگر هم فرمانى صادر نمايد ارزشى ندارد و مردم التزامى به پذيرش امر و نهى او ندارند.

آزادى مطلق در نظامهاى سياسى‏

از مباحثى كه امروزه در محافل علمى مغرب زمين، مورد توجه است اين پرسش است كه آيا آزادى مطلق براى انسان امكان‏پذير است و با شأن انسان هماهنگى دارد؟ آيا انسان بايد در اين دنيا كاملاً آزاد و بدون هيچ گونه محدوديتى باشد؟ يعنى حتى هيچ نظام سياسى و دولتى حق تعيين محدوديت را نداشته باشد و افراد بتوانند آزادانه هر كارى كه ميلشان هست انجام دهند؛ چه نيك و چه بد؟

در پاسخ به اين سؤال‏ها، اظهار نظرهاى گوناگونى شده است. در دنياى غرب، بسيارى از دانشمندان و صاحب نظران براى اين نظريه ارزشى قايل نشده‏اند و برخى نيز در اين حد كه جوابى داده باشند به چند نكته اشاره كرده‏اند.

اصل آزادى مطلق، امروزه نزد همگان مردود است و در مقام عمل كسى بدان ملتزم نبوده و نخواهد بود و امكان آن هم غير مقدور است. اصل آزادى مطلق به معناى نفى شخصيت انسان و نفى مدنيت و اصالت و پذيرش قانون جنگل است. اگر انسان موجودى است مدنى، بايد از نظم و قوانينى پيروى نموده، و در دايره ضوابط و مقررات قرار بگيرد. انسان بايد حقوق ديگران را محترم بشمارد و حقوق او بايد رعايت گردد. بايد با نيكوكاران برخورد ترغيبى و با متخلفان برخورد توبيخى شود.

ادعاى آزادى مطلق، مستلزم انكار ضرورت وجود دولت و حكومت است؛ زيرا فلسفه وجودى حكومت‏ها ايجاد نظم و امنيت اجتماعى است. آزادى مطلق با قانون مدارى، مدنيت، تمدن و فرهنگ بشر ناسازگار است. آزادى مطلق، ناديده انگاشتن جايگاه انسان و منزلت آدمى است. اين گونه پندارها نشانگر عدم معرفت به مقام و موقعيت انسان است. در اسلام، آزادى مطلق و نامحدود و بى قيد و شرط مطرود است. بلكه انسان در جهت نيل به ارزشهاى انسانى و مدنى، ملزم به رعايت مقررات و ضوابط است.

آزادى از منظر دين‏

در محدوده دين، آزادى بر دو قسم است: مشروع (مجاز)، غير مشروع (غير مجاز).

آزادى مشروع با عقل و عواطف انسانى سازگارى دارد و آزادى غير مشروع با ارزشهاى معنوى و شخصيت انسان ناسازگار است. در جهان بينى اسلام، اصل آزادى موهبتى الهى و شرط تعالى و تكامل معنوى انسان است. اگر انسان از موهبت آزادى برخوردار نباشد نمى‏تواند آگاهانه آيينى را انتخاب نمايد؛ كمال انسان در گزينش آگاهانه است. براساس مفاد آيه «لااكراه فى الدين»(4)، حتى در پذيرش ايمان، انسان آزاد است.

در اسلام، استفاده از نعمت آزادى همانند بسيارى از موضوعات اسلامى حد و مرز دارد و در صورت عدم رعايت حدود، دچار نابسامانيها خواهد شد:

«و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون»(5)

شالوده ساختار معنوى و مادّى انسان بر اساس محاسبات دقيق و منظم ريخته شده است. تجاوز از حدود الهى موجب دورى انسان متجاوز از موهبت‏هاى خدا است. تجاوز از حدود الهى و ارزشهاى اخلاقى از جمله آزادى به بهانه پاسخگويى به درخواستها و تمايلات نفسانى، موجب سقوط انسان است.

برخى مى‏گويند: انسان موجودى است آزاد و هر كار و رفتارى كه بخواهد مى‏تواند انجام دهد. اگر دين وارد حوزه اختيارات انسان گردد و او را به رفتارهاى خاصى ملزم سازد، با آزادى او منافات دارد.

اين افراد براى موجه جلوه دادن شبهات خود به شمارى از آيات و روايات نيز استناد مى‏جويند؛ از جمله:

«فذكر انّماانت مذكر لست عليهم بمصيطر»(6)

«[اى پيامبر] پس تذكر بده كه تو فقط تذكر دهنده‏اى و بر آنان تسلطى ندارى.»

طبق مفاد ظاهرى اين آيه پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏در مقام رسالت منحصراً مأمور به تذكر است و بر مردم تسلط ندارد و مردم آزادند.

«و قل الحقّ من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر»(7)

«[اى پيامبر] بگو كه حق از طرف خداست. پس هر كس خواهد ايمان آورد و هر كس خواهد كفر ورزد.»

«انا هديناه السبيل اما شاكراً و اما كفوراً»(8)

«ما راه را به انسان نشان داده و معرفى كرديم، خواه سپاسگزار باشد و خواه ناسپاس.»

«و ما على الرسول الا البلاغ»(9)

«پيامبر وظيفه‏اى ندارد جز پيام رساندن به مردم.»

«و ما جعلناك عليهم حفيظاً و اما انت عليهم بوكيل»(10)

«ما تو را نگهبان آنان قرار نداده‏ايم و تو مسئول اعمال آنان نيستى.»

در پاسخ استدلال به آيات ياد شده، بايد گفت آيات ديگرى در قرآن وجود دارد كه مفاد آنها كاملاً متفاوت است؛ از جمله:

«و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنة اذ قضى الله و رسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم»(11)

«هيچ مرد و زن با ايمان حق ندارد هنگامى كه خدا و پيامبرش فرمانى دادند [در برابر فرمان خدا] اختيارى داشته باشد.»

تأكيد آيه به تبعيت كامل از فرمان خدا و پيامبر است و سرپيچى از آن را شديداً نفى مى‏كند.

«النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم»(12)

«پيامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.»

يعنى اگر خواست خودشان در برابر خواسته خدا و پيامبر قرار گيرد قطعاً خواست خدا و پيامبر برتر است.

«انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم راكعون»(13)

«سرپرست شما فقط خداست و پيامبر و آنان كه ايمان آورده‏اند همانهايى كه نماز بر پا دارند و در حال ركوع زكات مى‏دهند.»

مصداق كامل آيه و شأن نزول آن در خصوص انفاق حضرت على‏عليه السلام‏است كه به عنوان سرپرست و ولى امر مسلمين معرفى شد. يعنى مردم بايد فرمان او را در همه زمينه‏ها اجرا كنند.

«يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»(14)

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد خدا را اطاعت كنيد و پيامبر و صاحبان امر از ميان شما را.»

دقت در مفاد دو دسته از آيات ياد شده، بيان‏گر تفاوت برداشتها و مضامين آنان است.

آيات دسته اول كه اجبار و اكراه را نفى مى‏كند، در ارتباط با افرادى است كه هنوز اسلام را نپذيرفته و جزو گروه مسلمانان قرار نگرفته‏اند. خداوند آنان را به پذيرش اسلام دعوت كرده تا به دلخواه و با ميل و علاقه مسلمان گردند. يعنى اصل پذيرش اسلام به عنوان يك آيين برتر براساس اختيار و تمايل فرد است؛ نه از روى اكراه و اجبار.

لحن آيات علاوه بر ترغيب در پذيرش اسلام، ترسيم كننده روح پر عطوفت و مهربان پيامبر رحمت نسبت به غير مسلمانان است. هدف از ارسال انبياء الهى، هدايت انسانها به طريق سعادت و كمال معنوى است. وظيفه رسولان شناساندن دين به انسانها است. پذيرش مبانى دينى بر پايه زور و اجبار با ايمان قلبى منافات دارد؛ زيرا ورود ايمان و عقيده و نيز قوام و پايدارى آن در قلب براساس باور واقعى است. از اين رو طبق آيات دسته اول، پيامبر صرفاً مى‏بايد رسالت خويش را به مردم با دليل محكم ابلاغ نمايد و اگر پس از ابلاغ مردم به خدا ايمان نياوردند نبايد نگران باشد يا به زور آنان را به سوى اسلام بكشاند؛ چنان كه انبياء و حضرت محمدصلى الله عليه وآله‏در طول ابلاغ رسالت هرگز به اين شيوه عمل نكرده‏اند. آنان مردم را با حكمت و منطق، موعظه مى‏كردند و امر گزينش به عهده مردم بوده است.

آيات دسته دوم خطاب به كسانى است كه اسلام را با ميل و رغبت پذيرفته‏اند. اينان در مقابل دستورهاى پيامبر، حق انتخاب و پذيرش ندارند و بايد به تعليمات دين و دستورهاى آن گردن نهند. مردم قبل از پذيرش، حق انتخاب و عدم انتخاب را داشتند ولى پس از پذيرش و ايمان به دين بايد به تمامى دستورها و فرامين آن تن داده و به عنوان تكليف الهى بدان عمل نمايند. چنانچه در آيه شريفه نيز آمده است كه پس از پذيرش اسلام، حق پذيرش قسمتى از معارف و طرد قسمت ديگر را نخواهد داشت:

«و يقولون نؤمن ببعضٍ و نكفر ببعضٍ و يريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلاً»(15)

«مى‏گويند به بعضى ايمان آورديم و بعضى را انكار مى‏كنيم، و مى‏خواهند در ميان اين دو، راهى براى خود انتخاب كنند.»

طبق اين آيه شريفه پذيرش بخشى از اسلام و طرد قسمت ديگر به مثابه عدم پذيرش تمامى آن است. عدم پذيرش هم در حكم كفر است.

اگر ملاك در پذيرش دين، قبول و پذيرش دستور خداوند است بايد بر مدار همه دستورهاى خداوند عمل كرد. در منابع دينى، انسان مؤمن كسى است كه فرامين الهى و اوامر انبياء و معصومين‏عليهم السلام‏را با اطمينان پذيرفته است و هيچ احساس نگرانى و دو دلى ندارد.

اسلام هيچ فردى را به قبول اسلام مجبور نمى‏سازد، ليكن پس از پذيرش، به صورت جدى از او مى‏خواهد كه به انجام دستورهاى اسلامى پاى بند باشد و به آنها عمل كند.

در كشورى كه نظام سياسى آن مبتنى بر دموكراسى است و مردم در رأى دادن آزادند و افرادى را به عنوان نماينده خود در مجلس قانونگذارى انتخاب كرده‏اند آيا مى‏توانند مصوبات و قوانينى را كه نمايندگان آنان تصويب كرده‏اند قبول نداشته باشند و از اجراى آنها سر باز زنند؟ آيا اين روش مى‏تواند مورد قبول صاحبان خرد باشد؟ هيچ انسان عاقلى اين گونه برخورد را نمى‏پسندد و برابر با منطق نمى‏داند.

مرز آزادى در نظام سياسى اسلام‏

آيا آزادى سياسى در اسلام محدود است؟ در پاسخ به اين پرسش بايد گفت: آزادى، حق طبيعى و فطرى هر انسان است و در اختيار هيچ كس نيست كه آن را بخواهد به ديگر همنوع خويش هديه نمايد. انسان به لحاظ برخوردارى از عقل و شعور ذاتى خود، مختار و آزاد آفريده شده است. در بيان سراسر نورانى حضرت على‏عليه السلام‏آمده است:

«و لاتَكُن عَبدَ غَيرِكَ وَ قَد جَعَلَكَ اللّه حُرّاً»(16)

«برده ديگرى مباش كه خدا تو را آزاد آفريده است.»

انسان خود در گزينش مسير و ادامه آن آزاد است و هر مسيرى كه دلش مى‏خواهد مى‏تواند برگزيند.

در نگاه ابتدايى اين اِشكال بر همه نظامهاى سياسى دنيا وارد است؛ زيرا همه نظامهاى سياسى داراى يك سرى قوانين و مقرراتند كه طبيعت كشوردارى و الزامات اداره جامعه ايجاب مى‏كند كه در موارد بسيار نظير تخلفات قانونى قهراً اعمال گردند.

اين اصل كه انسان بايد در دنيا كاملاً آزاد باشد و هيچ محدوديتى بر وى اعمال نگردد، اصل غير منطقى و غير عقلانى است. شايسته‏ترين روش اين است كه قوانين و مقرراتى وجود داشته باشد تا انسانها را به انجام رفتارهاى انسانى وادار كرده و از انحرافات قانونى فردى و اجتماعى باز دارد. پذيرش مقررات و قوانين مطابق با شأن انسان نيز از پذيره‏هاى انديشه انسانى است.

پذيرش مقررات و نظم اجتماعى از سوى ملتها و اقوام گذشته در طول تاريخ گواه روشنى است كه آزادى بدون قيد و شرط امرى است مردود. ادعاى آزادى مطلق به معناى انكار ضرورت وجود حاكم و فلسفه وجودى دولت است. اساس تمدن بشريت در گرو گردن نهادن به مسئوليتها و رعايت نظم اجتماعى است. دولت صرفاً همانند يك معلم يا ناصح نيست، بلكه هر دولتى نخست وظيفه دارد قانون را به درستى اجرا كند و هنگام لزوم با اعمال قوه قهريه در برابر متخلفان و قانون شكنان بايستد و آنان را به رعايت قوانين ملزم كند.

در اسلام، حكومتها در چهار چوب حاكميت خدا، موظف به اداره جامعه و ايجاد نظم و تشكيل نظام سياسى‏اند. مدعيان آزادى مطلق، بين انسان و حيوانات حد و مرزى قايل نبوده و نيستند و سخيف‏ترين بى حرمتى‏ها را به موجود با شعور و داراى عزم و اراده (انسانى) نمودند.

معناى سياست‏

سياست در لغت، به معناى حكم راندن، اداره جامعه و تدبير امور اجتماعى است.(17) امام خمينى‏قدس سره، معمار و بنيانگذار نهضت اسلامى در ايران، چشم انداز سياست را اين گونه ترسيم فرموده است:

«سياست به معناى اين كه جامعه را چه كسى راه ببرد و هدايت كند به آنجايى كه صلاح جامعه و صلاح افراد هست، اين در روايات ما براى نبى اكرم با لفظ سياست ثابت شده است.»(18)

استاد مرحوم محمد تقى جعفرى‏رحمه الله‏مى‏نويسد: مديريت و توجيه و تنظيم زندگى اجتماعى انسان‏ها در مسير حيات معقول(19) سياست است.

آيت الله مكارم شيرازى در تعريف سياست مى‏نويسد:

سياست، مديريتى است كه حاكم بر زندگى دسته جمعى و گروهى انسان است. اگر اين مديريت جهت‏گيرى‏اش به سوى قرب الى الله و تربيت نفوس انسانى باشد، سياست اسلامى مى‏شود.(20)

آيت الله معرفت در تعريف سياست چنين مى‏نويسد:

شناخت كامل اوضاع و احوال جامعه و آگاهى از چگونگى برقرارى رابطه مسالمت‏آميز بين افراد، گروهها و ملتها كه در پيشرفت آن جامعه و ملت براى تحقق يافتن هدفها و خواسته‏هاى درست آنها نقش اساسى ايفا كند.(21)

بهترين و جامع‏ترين تعريف از واژه سياست، تعريف زير است:

«روش اداره جامعه به گونه‏اى كه مصالح مادى و معنوى آحاد آن تحقق يابد.»(22)

تلقى منفى و مثبت از سياست‏

در بررسى‏ها و اظهارات مختلف صاحب نظران در خصوص مفهوم سياست و اعمال آن در جامعه، به ويژه جامعه اسلامى، دو ديدگاه متفاوت به دست مى‏آيد كه ذيلاً اشاره مى‏گردد:

ديدگاه نخست:

رويكرد منفى به سياست است كه متأسفانه از ديرباز در بين جوامع بشرى رواج داشته است. رويكرد منفى به سياست براساس نظريه ماكياول به وجود آمد و به تدريج در جهان اسلام رسوخ پيدا كرد. اين واژه نيز همانند برخى از واژه‏هاى مقدس ديگر نظير آزادى، حقوق بشر، عدالت، امنيت اجتماعى و... قربانى هوس بازى قدرتهاى طغيان‏گر و ابزار دست متجاوزين به حقوق انسانها شد. استاد محمد تقى جعفرى‏رحمه الله‏در خصوص استفاده از واژه‏هاى مقدس نظير سياست مى‏نويسد:

اين كلمه سياست هم از آن كلمات است كه به جهت شيوع استعمال آن در فرصت‏طلبى‏ها، نيرنگ بازيها، دروغها، زورگوييها، بازى با جان و مال و نواميس مردم، استخدام هر گونه وسائل در راه وصول به هر گونه هدفى كه براى قدرتمندان خودكامه مطلوب تلقى شده است.... خبيث‏ترين و وحشتناك‏ترين مفهوم را به ذهن شنونده و مطالعه كننده متبادر مى‏سازد، چنان كه با شنيدن كلمه سياستمدار چهره يك حقه باز و شياد و نابكار و كسى كه براى ربودن يك دستمال، آتش به قيصريه مى‏زند در ذهن انسان خطور مى‏نمايد.(23)

تبليغات وسيع دشمن در خصوص وارونه جلوه دادن معناى سياست آن قدر اثر گذاشت كه حتى برخى از جوامع اسلامى معاصر باورشان آمد كه دين از سياست جدا و سياست با دين بيگانه است و شأن دين نمى‏تواند هرگز قرين سياست باشد.

نقل شده است كه مرحوم عبده، رئيس جامع‏الازهر مصر و مفتى اعظم اهل سنت آن ديار كه فرد انقلابى و مبارز و از شاگردان معروف مرحوم سيد جمال الدين اسد آبادى و افتخار بزرگ جهان اسلام بود، وقتى كه به شدت تحت فشار سلاطين سرزمينهاى اسلامى قرار گرفت كه در سياست و امور مربوط به مسلمين كه در حقيقت دخالت در سرنوشت سياسى، اجتماعى مسلمانان آن روز بود دخالت نكند، در پاسخ به آنان اين گونه يادداشت كرد:

«اعوذ بالله من لفظ ساسَ يَسُوسُ سِيَاسَةً.»

و به طور كلى از سياست به معناى ياد شده تبرّى جست.(24)

نظير اين گونه برخوردها نيز با حضرت امام خمينى‏قدس سره‏از سوى برخى از مردم كج فهم، به ويژه تعدادى از مغرضين و بى خبران رژيم شاه شده بود. ليكن حضرت امام با شهامت و هوشيارى كامل پاسخهاى دندان شكن به آنان داد. ايشان در يكى از بيانات خود چنين فرمود:

«مرا نزد رئيس سازمان امنيت بردند. او ضمن صحبت‏هايش گفت: آقا، سياست عبارت از دروغ گويى، عبارت از خدعه است، عبارت از فريب است، عبارت از پدر سوختگى است. اين را بگذاريد براى ما... .»(25)

شايد در ذهن برخى اين سؤال مطرح شود كه با توجه به معناى خوب و مقدسى كه در منابع دينى و فرهنگ ناب اسلامى و همچنين در بيانات دانشمندان و بزرگان دين از سياست شده است، چرا اين واژه نزد برخى مردم و خواص مورد نفرت است، به نحوى كه وقتى نامى از واژه سياست آورده مى‏شود بى‏درنگ در ذهن آنان حقه بازى، دروغ، حيله‏گرى و... متبادر مى‏شود و اگر كلمه آزادى بر زبان جارى گردد، بى بند و بارى، ولنگارى، بى عفتى و... تداعى مى‏شود؟

پيدا است كه واژه‏هاى ياد شده، ابزارى در دست متجاوزان به حقوق انسانهاست. آنان استفاده از اين گونه واژه‏هاى مقدس را هم ناپاك ساختند.

اگر امروز مردم با شنيدن كلمه سياست، آزادى و حقوق بشر و امثال آن از زبان سردمداران كشورهاى استعمارگر آزرده خاطر مى‏شوند به دليل سوء استفاده اين ناپاكان در طول تاريخ از اين واژه‏هاى مظلوم است.

ديدگاه دوم‏

تلقى مثبت از سياست است. اگر به كاربرد واژه سياست در منابع اسلامى نظر بيفكنيم، در مى‏يابيم كه در اسلام سياست مقدس است. براساس اعتقادات اصولى شيعه، معصومان‏عليهم السلام‏شايستگى و برازندگى رهبرى و سياست جامعه را دارند و اصلاً وصف سياسى بودن رهبر در فرهنگ شيعه و تعاليم مقدس آن يكى از شئون برتر امامان شيعه است.

در مجامع روايى ما، واژه سياست به حكومت و اداره كشور تعريف شده است. در زيارت ناحيه مقدسه يكى از اوصاف رهبران معصوم‏عليه السلام«ساسة العباد» است. در عصر غيبت مصلح واقعى فقط پيروان راستين ائمه معصوم كه مجتهدان جامع شرايط هستند شايستگى هدايت انسانها را دارند. اينك گوشه‏اى از سخنان معصومان كه در زمينه سياست بيان شده را ذكر مى‏كنيم:

امام صادق‏عليه السلام‏فرمود:

«خداوند، پيامبرش را تربيت كرد و خوب هم تربيت كرد. وقتى كه تربيت او را تكميل نمود، فرمود: تو داراى اخلاق نيك و عظيمى هستى. سپس امر دين و امت را به پيامبر واگذار كرد تا سياست امور بندگان را به عهده بگيرد.»(26)

«بئس السياسَة الجور.»(27)

«بدترين سياست، ظلم است.»

«جمال السياسَة العَدل فى الامرة وَ العَفو مَع القدرة.»(28)

«زيبايى سياست، عدالت در حكومت و عفو هنگام قدرت است.»

«حسن السياسه قواة الرعية.»(29)

«بهترين سياست، تقويت رعيت است.»

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«حسن السياسه يستديم الرياسه.»(30)

«سياست نيكو، موجب استمرار حكومت است.»

امام خمينى فرمود: وقتى كه مرحوم آيت الله كاشانى در قلعه فلك الافلاك خرم آباد محبوس بود رئيس زندان آنجا به آقاى كاشانى گفته بود: شما چرا در سياست دخالت مى‏كنيد؟ سياست شأن شما نيست. ايشان در جواب گفتند: اگر من دخالت در سياست نكنم كى دخالت كند!(31)

امام خمينى در ادامه، در خصوص مفهوم سياست و برداشت غلط از اين واژه، جريان برخورد خويش را با رئيس سازمان امنيت كشور (ساواك) در زمان شاه چنين بيان مى‏دارد:

«رئيس ساواك ايران در ضمن صحبتهايش به من گفت: آقا! سياست عبارت از دروغ‏گويى است، عبارت از خدعه است، عبارت از فريب است، عبارت از پدرسوختگى است، اين را بگذاريد براى ما. من به او گفتم: اين سياست شماست. البته اين سياست هيچ ربطى به سياست اسلامى ندارد، اين سياست، شيطانى است. اما سياست به معناى اين كه جامعه را راه ببرد و هدايت كند به آنجايى كه صلاح افراد هست اين در روايت براى نبى اكرم با لفظ سياست ثابت شده است و در روايتى آمده است كه پيامبر مبعوث شد كه سياست امت را متكفل باشد.»(32)

نيز امام خمينى مى‏فرمود:

«والله اسلام تمامش سياست است و اسلام را بد معرفى كردند. سياست مُدُن از اسلام سرچشمه مى‏گيرد.»(33)

«دين اسلام، يك دين سياسى است كه همه چيزش سياست است، حتى عبادتش... اسلام از همه اديان بيش‏تر در اين معنا پافشارى دارد. همه احكامش يك احكام مخلوط به سياست است. نمازش مخلوط به سياست است. حجش مخلوط به سياست است. زكاتش مخلوط به سياست است. اداره ممكلت سياست است.»(34)

«قرآن كريم و سنت پيامبر آن طور كه در حكومت و سياست احكام دارند در ساير چيزها ندارند؛ بلكه بسيارى از احكام عبادى اسلام عبادى سياسى است كه غفلت از اين‏ها اين مصيبت را به بار آورده است.»(35)

با توجه به مفهوم روشن سياست در اسلام، چرا عده‏اى در صددند معناى آن را به نوع ديگر جلوه داده و ذهن‏هاى مردم را نسبت به مفهوم بلند و جامع آن تيره و تار سازند؟ پيداست هدف استعمارگران جدايى دين از سياست است. از اين رو، آنان دين را ضد سياست معرفى مى‏كنند. متأسفانه برخى از كج فهمان مسلمان نيز دچار اشتباهات و لغزشهاى خطرناك از فهم دين گشته و آب به آسياب دشمن مى‏ريزند كه دين را از سياست جدا مى‏دانند.

امام خمينى دليل اين گونه برداشتهاى ناصواب از واژه‏هاى روشن را در دو چيز مى‏داند:

الف) عدم شناخت صحيح از اسلام تا آن جا كه برخى دخالت در حكومت و سياست را به مثابه يك گناه و فسق دانسته و آن را يك فاجعه بزرگ براى اسلام و مسلمين قلمداد نموده‏اند.(36) اين همان كج فهمى از مفاهيم اسلامى است.

ب) دسيسه استعمار. ايشان در اين زمينه مى‏فرمايد:

«اينها مى‏خواهند با اين كار ملتهاى مسلمان را از دخالت در سرنوشت خود باز دارند و اين طايفه (گروه دوم) نقشه موذيانه دارند و اسلام را از حكومت و سياست جدا مى‏دانند. بايد به اين نادانان گفت كه قرآن كريم و سنت رسول الله آن قدر كه در حكومت و سياست احكام دارند در ساير چيزها ندارند، بلكه بسيارى از احكام عبادى اسلام عبادى سياسى است كه غفلت از آنها اين مصيبت را به بار آورده. پيامبر اسلام تشكيل حكومت داد مثل ساير حكومتهاى جهان، ليكن با انگيزه بسط عدالت اجتماعى.»(37)

نيز مى‏فرمايد:

«گاهى موذيانه و شيطنت‏آميز به گونه‏اى طرفدارى از قداست اسلام [مى‏كنند]، كه اسلام و ديگر اديان الهى سروكار دارند با معنويت و تهذيب نفوس و تحذير از مقامات دنيايى و دعوت به ترك دنيا و اشتغال به عبادات و اذكار و ادعيه كه انسان را به خداى تعالى نزديك و از دنيا دور مى‏كند و حكومت و سياست و سررشته دارى برخلاف آن مقصد بزرگ معنوى است... مع الاسف تبليغ به وجه دوم به عنوان دلسوزى و حفظ قداست اسلام در بعضى از روحانيون و متدينان بى خبر از اسلام تأثير گذاشت كه حتى دخالت در حكومت و سياست را به مثابه يك گناه و فسق مى‏دانستند.»(38)

با توجه به موارد ياد شده، حضرت امام خمينى سياست را دقيقاً به معناى هدايت، رياست و زعامت امت و رهبرى خردمندانه جامعه و اداره آن و دخالت در سياست را از موارد مهم و در رأس تعليمات پيامبران الهى مى‏داند.

از چهره‏هاى درخشان فقه و فقاهت معاصر كه نظير همه فقهاى عظام شيعه در طول تاريخ تشيع، از سياست و دخالت در آن سخت دفاع كرده و عملاً نيز در مقطعى از زمان به دنياى اسلام نشان داد كه علماى دين همواره از اسلام و مسلمين در برابر خودكامگان و جباران دفاع نمودند، مرحوم آيت الله شهيد مدرّس بود كه سرانجام جان پاكش را فداى همين آرمان نمود. مناسب است به پاس حرمت خون پاك اين شهيد آزاده اسلام و روحانيت، برخى از اظهارات گهر بارش را ذكر نماييم تا گوشه‏اى از بلنداى فكرش معرفى گردد. اين جمله معروف كه امروز زبانزد عام و خاص و دوست و دشمن است از همين عالم آزاده است:

«سياست ما عين ديانت ما است و ديانت ما عين سياست ماست.»(39)

شهيد مدرس فرمود:

«فكر كردم چرا ممالك اسلامى رو به ضعف رفته و ممالك غربى رو به ترقى؟ چندين روز فكر كردم و بالاخره فهميدم كه در ممالك اسلامى سياست و ديانت را از هم جدا كردند.»(40)

وى در برابر درخواست رضاخان كه به او گفته بود: از سياست كناره‏گيرى كند و به عتبات برود، چنين پاسخ داد:

«من وظيفه خود را دخالت در سياست مى‏دانم.»(41)

روش نهى شده در سياست اسلامى‏

متأسفانه از ديرباز نيرنگ و تزوير چنان در سياست آميخته گرديده كه در بسيارى از موارد تصور جدايى سياست از آن دو در نظامهاى سياسى دنيا غير ممكن است. سياستمداران كار كشته در همه اعصار به ويژه عصر حاضر، بر اين باورند كه هر چه حاكم يا حاكمان و به طور كلى سياست حكومتها نيرنگبازتر و مكارتر باشد، ميزان موفقيت آنها در عرصه حكومت و استمرار آن بيش‏تر خواهد بود و هر چه صادق‏تر و عادل‏تر باشند بى توجهى و عدم فرمانبرى مردم از اين گونه حاكمان نمايان‏تر خواهد بود. البته در حكومتهايى كه هدف صرفاً قدرت‏طلبى و تحكيم پايه‏هاى حكومت و سوءاستفاده از مناصب و مو قعيتها است، جز با فريب و دروغ و حيله‏بازى نمى‏توان بر گرده مردم سوار شد؛ زيرا در اين حكومتها حق و عدالت و رسيدگى به مشكلات مردم جزو اهداف نبوده و چنانچه در اظهارات حرفى از عدالت، قانون و... است به صورت شعارى تو خالى مطرح مى‏شود.

پيشوايان معصوم هرگز و در هيچ موردى از اين شيوه‏ها بهره نبرده، بلكه پيروان خويش را نيز از استفاده از اين گونه كاربردها نهى مى‏كردند.

شفاف‏ترين نمونه حكومت اسلامى، دوران رهبرى سياسى پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏و خلافت ظاهرى امام على‏عليه السلام‏است. اين دو معصوم در برنامه‏هاى اداره مردم و حكومت تحت هيچ شرايطى حاضر نشدند از رفتارهاى غير اخلاقى استفاده نمايند. در مواردى، ياران آنان به جهت دلسوزى و تقويت پايه‏هاى حكومت در برابر حيله‏هاى دشمن، پيشنهاد مى‏كردند كه به برخى از صاحبان قدرت و افراد متنفذ امتيازات ويژه‏اى بدهند ولى آنان به هيچ وجه تمايل به پذيرش اين گونه پيشنهادها از خود نشان نمى‏دادند.

در نهج البلاغه آمده كه تعدادى از دنياپرستان و فرصت‏طلبان اين گونه مى‏پنداشتند كه حضرت على‏عليه السلام‏از مبانى سياست و اصول آن چندان اطلاعى ندارد و معاويه با همه روشهايش كاملاً آشنا است. حضرت در پاسخ به اين گونه برداشتهاى غلط چنين فرمود:

«سوگند به خدا، معاويه زيرك‏تر (سياستمدار) از من نيست، ليكن شيوه‏اش پيمان شكنى و معصيت كارى است. اگر پيمان شكنى در اسلام خوشايند نمى‏بود زيرك‏تر از من كسى وجود نداشت.»

«ولى هر نيرنگى، گناه و هر گناهى، نوعى كفر و انكار است و در روز رستاخيز در دست هر حيله‏گرى پرچمى است كه با آن شناخته مى‏شود.»(42)

«پيمان شكنى از هر كه سر بزند زشت است، اما از حكومتها زشت‏تر است.»(43)

پيامبر اسلام‏صلى الله عليه وآله‏فرمود:

«روز قيامت براى هر حيله‏گرى پرچمى است به اندازه خيانتى كه كرده است. بدانيد كه خيانت هيچ حيله بزرگ‏تر از حيله‏بازى فرمانرواى يك ملت نيست.»(44)

خانه نشين شدن امام على‏عليه السلام، فقط به اين سبب بود كه آن حضرت نمى‏خواست حتى يك دروغ بگويد، چون همانند ديگران به آسانى مى‏توانست در شوراى شش نفره پيشنهادى عمر بگويد: «به روش شيخين هم عمل مى‏كنم»، ولى بعداً همانند بسيارى از مدعيان خلافت زير همه چيز را بزند و كسى هم او را بازخواست نمى‏كرد. تمايز و برترى مردان الهى با ديگر افراد در همين لحظه‏ها مشخص مى‏گردد، وگرنه در شرايط عادى همه مدعى خوب بودن و مسلمان بودن هستند.

اگر على بن ابى‏طالب و فرزندان معصومشان در فراز و نشيب زندگى نظير ديگران عمل مى‏كردند و به وسائل و ابزار غير شرعى نظير حيله، تزوير، ظلم، باج دادن و باج خواستن و... متوسل مى‏شدند، مشمول مصداق اعظم و اكمل آيه تطهير، مباهله و ده‏ها آيه ديگر و به عنوان شايسته‏ترين رهبران دينى و دنيوى مردم معرفى نمى‏شدند.

در جهان بينى اسلامى، حيله، دروغ، وعده‏هاى غير واقعى به مردم و سرگرم ساختن به مواردى كه موجب غفلت و خمودى آنان است، باج دادن، باج خواستن به هر عنوان جهت تقويت پايه‏هاى حكومت و حق سكوت به منتقدين و مخالفين، توهين به مردم تلقى شده و بى اعتنايى به نيازمنديهاى آنان جزو محرمات است.

در تاريخ حكومت پيامبر و امام على نكات حيرت‏انگيز و عبرت‏آموز عجيب و غريبى وجود دارد كه آدمى را به شايستگى و حقانيت اين خاندان به اعتراف وا مى‏دارد، از جمله: در جنگ صفين كه ماهها ادامه داشت، دو لشكر روزها در ساعتى با هم مى‏جنگيدند و پس از اتمام نبرد به جمع آورى كشته‏ها و زخمى‏ها مى‏پرداختند. در برخى از شبها، بعضى از لشكريان دو طرف به اردوى همديگر جهت اطلاع از احوال هم مى‏رفتند. شبى معاويه به عمروعاص گفت: بيا، امشب نزد على‏عليه السلام‏رفته، با او صحبت كنيم. من بسيار دلتنگ شده‏ام. عمروعاص گفت: اين جنگ براى كشتن من و تو بر پا شده است. چگونه مى‏توان نزد على رفت؟

معاويه گفت: اى عمروعاص! تو گمان مى‏كنى او از ما عاجز است. اگر زمين را امر كند ما را خواهد بلعيد ولى او خانواده نجابت، سخاوت و كرامت است. هر دو لباس عراقى به تن كرده، با صورت پوشيده تا خيمه امام على‏عليه السلام‏آمدند. نگهبانى را كه آنجا بود پيش امام على‏عليه السلام‏فرستادند كه دو نفر عرب مى‏خواهند با آن حضرت ديدار نمايند و مى‏خواهند كه امام تنها باشد. حضرت على‏عليه السلام‏اجازه ورود داد. سپس سخنانى بين آنان رد و بدل شد و امام معاويه را نصيحت كرد. هنگام رفتن آنان، امام على‏عليه السلام، كميل بن زياد را طلبيد و فرمود: اين دو نفر را به لشكر معاويه برسان و بازگرد. پس از آن، در نشستى حضرت هويت آنان را براى امام حسن و امام حسين‏عليهما السلام‏و مالك اشتر آشكار ساخت. مالك ناراحت شد و گريست. سپس به امام عرض كرد: اگر مرا همراه اينان مى‏كرديد و مى‏دانستم چه كسانى هستند آنان را تا لشكر شام مى‏رساندم و در آن جا گردن مى‏زدم.(45)

اين نمونه تاريخى و دهها نمونه ديگر از رهبران معصوم، نشانگر چند مسئله مهم در عرصه حكومت و از ويژگيهاى حكومت رهبران الهى است:

1 - بزرگ منشى و تعهد و پاى بندى رهبر اسلامى در مقابل دشمن را نشان مى‏دهد كه با داشتن قدرت كامل انتقام و برخورد قهرى، با توجه به همه مشكلات جنگ و نگرانيهاى آن، اقدام به چنين عملى نمى‏كردند.

2 - جنگ و درگيرى نيز نظير بسيارى از جريان‏هاى جارى دنيا، داراى ضوابط و تعهداتى است كه هر دو طرف متخاصم بايد نسبت به اجرا و رعايت آن خويش را ملزم بدانند، كه از سوى امام على‏عليه السلام‏كاملاً رعايت مى‏گرديد.

3 - عمروعاص و معاويه على رغم اين كه دشمن بودند و موقعيت ديدار نيز ميدان جنگ بود ولى امام به جهت اين كه در آغاز آنان را به عنوان ميهمان پذيرفت هرگز به خود و ديگران اجازه نداد با آنان برخورد قهرآميز نمايد، بلكه به نصيحت و اندرز بسنده كرد و حتى در لحظه ديدار آنان را به ياران صميمى خود معرفى نكرد.

4 - امام على به ياران و شيعيان و فرماندهان نظامى خويش در آن زمان و همه زمانها عملاً نشان داد كه جنگ در نظامهاى سياسى الهى با ديگر نظامهاى سياسى دنيا فرق دارد. در حكومتهاى الهى هدف كشورگشايى، قدرت‏طلبى و تجاوز و غارت و... نيست، بلكه به جهت اجراى قسط و عدالت و احياى ارزشهاى دينى و انسانى است.

5 - اين نمونه‏هاى تاريخى تا حدى ميزان اعتقاد و آگاهى دشمن را نيز معرفى مى‏كند، خصوصاً در پاسخى كه معاويه به عمروعاص داد و گفت: «فكر مى‏كنى على از ما عاجز است. اگر زمين را امر كند ما را خواهد بلعيد»، خود دليل بر اين است كه معاويه به مقام عصمت و قدرت ولايى و تكوينى امام على‏عليه السلام‏آگاه بود؛ اما به جهت وابستگى شديد به زخارف دنيوى و رسيدن به پست و مقام، حقايق را ناديده گرفت و اقدام به جنگ و خروج عليه امام معصوم زمان خود نمود.

آزادى سياسى و ديدگاهها

تعريف آزادى سياسى

اگر چه دانشمندان براى آزادى معانى مختلفى ارائه كرده‏اند، اما در همه اين تعريفها آزادى سياسى به طور مستقيم با نظامهاى سياسى در ارتباط است. نيز در اين تعريفها به نقش مردم در نظام سياسى اشاره شده است؛ به اين معنا كه فرد بتواند در انتخاب زمامداران و مقامات سياسى شركت جويد يا در مجامع عمومى آزادانه عقايد و افكار خود را به نحو مقتضى و با رعايت قانون ابراز نمايد.

برخى از انديشمندان در تعريف آزادى سياسى چنين ابراز داشته‏اند:

منظور از آزادى سياسى به طور ساده عبارت از آزادى انجام دادن كارهاى مختلفى است كه حكومت اقتضا مى‏كند. اين كارها اصولاً شامل آزادى استفاده از ابزارهايى است كه از طريق آنها بتواند صداى خود را به گوش ديگران برساند و در حكومت تأثير عملى داشته باشد.(46)

مقام معظم رهبرى حضرت آيت‏اللَّه خامنه‏اى - ايده‏اللَّه‏تعالى - در اين باره بيان روشنگرى دارد:

«افراد در جامعه اسلامى در تكوين و هدايت نظام سياسى جامعه، داراى نقش و اثر باشند، نه اين كه تنها يك قشر يا جمع يا وابستگان به يك نژاد در جامعه حق و توانايى تصرف و اداره امور كشور را داشته باشند. آزادى سياسى يعنى اينكه همه مردم با قطع نظر از وابستگى‏هاى قومى، زبانى، نژادى و دينى در يك جامعه بتوانند آن نظام را به سوى مطلوب خودشان هدايت كنند. طبيعى است وقتى در جامعه‏اى اختلاف رأى و نظر پيدا شد، عقيده‏اى كه طرفداران بيش‏ترى دارد، رأى و حرفش متّبع خواهد بود و ديگران بايد از آن تمكين كنند... وقتى گفته مى‏شود در جامعه اسلامى، آزادى سياسى دارند بدين معنا است كه هم حق انتخاب دارند و هم فعاليت سياسى، انتشار مطبوعات، روزنامه، ايجاد تشكلها، سازمانها، احزاب، اجتماعات سياسى و بيان افكار و نظرات سياسى.»(47)

بايد توجه داشت كه ثبات آزادى سياسى و بهره‏مندى صحيح و حساب شده از آن، منوط به رعايت و وجود برخى شرايط است. اهمّ اين شرايط عبارتند از:

1 - آگاه بودن و آگاهى دادن‏

آگاه بودن و آگاهى بخشيدن، از محورهاى اساسى براى تحقق آزادى سياسى و ضرورى‏ترين عامل ثبات آن است. افرادى كه مسائل مربوط به آزادى را مطرح مى‏نمايند بايد به اين حقيقت توجه داشته باشند كه لازمه ورود به مباحث ياد شده دارا بودن اطلاعات عميق در اين زمينه است. رهبران معصوم، پيروان خويش را به فراگيرى آموزه‏هايى ترغيب مى‏نمودند تا در گردونه‏هاى پر پيچ و خم مسائل سياسى به نيرنگ نيرنگ‏بازان دچار نشوند.

با اندك تأمل در دوره‏هاى كوتاه حكومت نبى اكرم اسلام و حضرت على‏عليهما السلام‏و نيز توصيه‏هاى فراوان رهبران معصوم مبنى بر آگاه ساختن مردم نسبت به مسائل جارى حوزه حكومتى، اهميت امر بر همگان روشن مى‏گردد. آگاهى بخشيدن، فرع بر آگاه بودن است. رهبر و مسئول نظام سياسى جامعه، بايد نسبت به رخدادها و جريان امور كشور، آيين كشورداراى، زمينه‏هاى رشد و تعالى جامعه در همه بخشها، عوامل انحطاط و ركود جامعه و جايگاه مادى و معنوى كشور در روابط بين المللى آگاه باشد.

امام على‏عليه السلام‏راجع به ويژگيهاى رهبران دينى و حكومتى چنين فرمود:

«اى مردم! سزاوارترين اشخاص به خلافت كسى است كه در تحقق حكومت نيرومندتر و در آگاهى از فرمان خدا داناتر باشد تا اگر آشوب‏گرى به فتنه‏انگيزى برخيزد به حق بازگردانده شود و اگر سرباز زد با او مبارزه شود.»(48)

ضرورى است كه مردم از امكانات موجود خبررسانى براى اطلاع يافتن از مسائل جارى كشور بهره‏مند گردند. اين وظيفه به عهده متوليان جامعه است.

امام على‏عليه السلام‏همواره سياستهاى عملى خويش را براى مردم تشريح مى‏كرد تا مردم با آگاهى كامل اين سياستها را تأييد يا رد نمايند.

پيداست هنگامى كه مردم بى خبر باشند قهراً اعتراض يا مخالفت مى‏كنند. امام على‏عليه السلام‏در چنين مواقعى با ارائه پاسخهاى منطقى و دلايل قانع كنند، سعى در روشنگرى مردم داشت. اگر مردم سخنانش را نمى‏پذيرفتند هيچ گاه نظر خويش را تحميل نمى‏كرد، بلكه آنان را به حال خود مى‏گذاشت. آن حضرت در همين خصوص فرمود:

«لَيسَ لى أنْ أحمِلُكُم عَلى مَا تَكرَهُون.»(49)

«من نمى‏توانم شما را به راهى كه دوست نداريد مجبور سازم.»

قبل از جنگ جمل، گروهى از مردم بصره فردى به نام «كُلَيب جَرْمى» را به نمايندگى از طرف خود به محضر امام على‏عليه السلام‏فرستادند تا ضمن بررسى اوضاع، علل و انگيزه آن حضرت را از جنگ جويا شود. «كليب» در برابر دلايل محكم و منطقى حضرت قانع شد و فهميد كه حق با آن حضرت است. حضرت به او فرمود: حال كه قانع شدى و حقيقت را فهميدى، با من بيعت كن. او پاسخ داد: من به نمايندگى جمعى از مردم آمده‏ام و بدون مشورت با آنان اقدام به چنين كارى نمى‏كنم. امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«اگر آنان كه پشت سر تو هستند تو را فرستادند كه محل مناسبى براى اطراق پيدا كنى و تو هم محلى را كه باران فراوانى زده باشد و زمينهاى سرسبز و پر از گياه در نظر گرفته‏اى و پيدا كردى و نزد آنان بر گشتى و آنان را از زيبايى و سرسبزى زمين خبر دادى ولى آنان نپذيرفتند و با تو مخالفت كنند و به جاى بى آب و علف و خشكى رفته باشند چه مى‏كنى؟ او گفت: آنان را رها كرده و و وا مى‏گذارم و به جايى كه آب و گرما و سرسبزى است مى‏روم. امام على‏عليه السلام‏فرمود: پس دستت را دراز كن. او گفت: به خدا سوگند، چون حجت بر من تمام گشت و دليل محكم آن حضرت را شنيدم نتوانستم سرباز زنم و با او بيعت كردم.»(50)

در چنين نظام سياسى كه در تاريخ نمونه است و نظير آن هرگز پيدا نخواهد شد، هيچ ابهامى براى افراد حقيقت طلب و واقعيت‏گرا باقى نمى‏ماند و مردم به راحتى و بدون دغدغه مى‏توانستند راه صحيح و درست را تشخيص داده، انتخاب نمايند. بسيارى از دنياپرستان و فرصت طلبان كه به بهانه‏هاى واهى و صرفاً به جهت نيل به اهداف حيوانى و دنيوى از آن حضرت جدا گشته و به معاويه پيوسته بودند به روش انسانى و سلوك الهى آن حضرت در امر حكومت و نظام سياسى اعتراف كردند.

رهبران معصوم‏عليهم السلام‏توجه كامل داشتند كه كشور را درست هدايت و مناسب‏ترين تصميمات سياسى را اتخاذ كنند. آنان ايده‏هاى شخصى خويش را بر مردم تحميل نمى‏كردند و اختيار و انتخاب بسيارى از امور سياسى را به عهده مردم مى‏گذاشتند.

امام على‏عليه السلام‏فرمود:

«فاذا رأيتم خيراً فَاعينُونى عليه و اذا رأيتم شرّاً فاذهبوا عَنه.»

«اگر خيرى در من ديديد مرا يارى نماييد و اگر شرى احساس كرديد از آن كنار بكشيد.»

حضرت قبل از جنگ جمل در نامه‏اى به مردم كوفه نوشت:

«همانا من خدا را به ياد كسى مى‏آورم كه اين نامه‏ام بدو رسد، تا چون نزد من آمد اگر نكوكار بودم يارى‏ام كند و اگر گنه كارم از من بخواهد تا به حق باز گردم.»(51)

ممكن است برخى سياست بازان و به اصطلاح نخبگان سياسى اين گونه تصميم‏گيرى را در آن شرايط يك حركت غيرمنطقى بپندارند، ولى حضرت على‏عليه السلام‏مى‏خواهد مردم حتى در شرايط بحرانى نيز با برهان و انديشه تصميم‏گيرى نمايند و آگاهانه به اظهار عقيده بپردازند. اين گونه حركتها اگرچه بر حسب ظاهر به ضرر امام تمام مى‏شود ولى چون در اسلام آزادى يك اصل اساسى در حكومت است حتى بايد از سوى حاكم معصوم اجرا و اعمال گردد.

2 - تحمل مخالفان يا اوج دموكراسى‏

پاى بندى امام على‏عليه السلام‏به اصل آزادى در خصوص برخورد با دشمنان در طول خلافت خود، مستحكم‏ترين دليل بر ايمان و اعتقاد وى به اين اصل بوده است. خلفاى قبل، تمام صحابه را به جهت ترس از فتنه‏جويى زير نظر داشتند و گاه برخوردهاى خشنى در حق آنان اعمال مى‏كردند. ولى امام على‏عليه السلام‏نه تنها با مخالفين خويش برخوردى نكرد، بلكه حتى افرادى را كه يقين داشت با او برخورد مسلحانه خواهند داشت آزاد گذاشت.

به مواردى در اين خصوص توجه فرماييد:

الف) طلحه و زبير از سابقين و فداكاران عصر پيامبر بودند و در دوران خلافت ظاهرى امام على‏عليه السلام‏پس از نااميد شدن از رسيدن به مقام و مسئوليت، تصميم به خروج از مدينه گرفتند و قصد انجام حج عمره را نمودند، تا دور از چشم آن حضرت به هر توطئه‏اى دست بزنند. آنان به محضر امام على‏عليه السلام‏رسيده از آن حضرت اجازه خواستند كه به مكه عزيمت نمايند. حضرت على‏عليه السلام‏فرمود: همين جا بمانيد. آنان اصرار كردند كه قصد عمره دارند. آن حضرت فرمود: خوب مى‏دانم كه قصد عمره نداريد و در صدد فتنه و دشمنى با من هستيد، ولى با اين حال آزاد هستيد و شما را به ماندن در مدينه مجبور نمى‏كنم.(52)

تنى چند از ياران صميمى حضرت كه از قصد شوم آنان اطلاع داشتند، از آن حضرت تقاضا كردند كه از حركت آنان به سوى مكه جلوگيرى كند؛ اما حضرت قبول نكرد و فرمود: من مى‏دانم ولى آنان آزادند و كسى را به كارى مجبور نمى‏كنم.

ب) در اسناد تاريخى نقل گرديده كه امام على بارها قاتل خويش را معرفى كرد. ابن ملجم كه در ابتدا از ياران آن حضرت بود، به حضرت على‏عليه السلام‏گفت: اگر چنين است دستور بده مرا بكشند. ولى حضرت امتناع مى‏ورزيد و مى‏فرمود: احكام دين مربوط به ظواهر است و هنوز از ابن ملجم عمل خلافى سر نزده است تا مجازات گردد.(53)

ج) خوارج مهم‏ترين حزب داخلى مخالف حكومت حضرت على‏عليه السلام‏بود. آنان جنايات بى‏شمارى انجام دادند؛ از جمله در انظار عمومى به حضرت على‏عليه السلام‏اهانت كرده و ناسزا گفتند، در صفوف نماز جماعت آن حضرت اخلال كردند، با ايجاد اغتشاش مانع سخنرانى آن حضرت شدند و در بين نماز آن حضرت، آيات قرآن را تلاوت كرده، موجب توقف قرائت نماز آن حضرت شدند. آنان همواره حضرت على‏عليه السلام‏و خلافت وى را با معاويه و نحوه حكومت او مقايسه مى‏كردند و جلسات علنى و سرى عليه حكومت حضرت تشكيل مى‏دادند.

شهيد مطهرى درباره برخورد امام على‏عليه السلام‏با مخالفانش، خصوصاً خوارج نهروان، چنين نوشته است:

«اميرالمؤمنين با خوارج در منتها درجه آزادى و دموكراسى رفتار كرد. او خليفه است و آنها رعيتش. هر گونه اعمال سياسى برايش مقدور بود. اما او زندانشان نكرد و شلاقشان نزد و حتى سهميه آنان را از بيت المال قطع نكرد. به آنها نيز هم چون ساير افراد مى‏نگريست و آنها در همه جا در اظهار عقيده آزاد بودند.... شايد اين مقدار آزادى در دنيا بى سابقه باشد كه حكومتى با مخالفين خود تا اين درجه با دموكراسى رفتار كرده باشد.»(54)

حضرت على‏عليه السلام‏در تمام مدت خلافت خود، تا زمانى كه خوارج شورش نكرده بودند با آنان برخورد نكرد و آنان را دستگير ننمود. هنگامى حضرت با آنان به نبرد برخاست كه اهانتها و مزاحمتهاى آنان تبديل به اغتشاش، ناامنى، خونريزى و سلب امنيت و آرامش مردم شده بود. طبق شواهد تاريخى، خوارج به يكى از مناطق اطراف كوفه رفته و نسبت به انجام همه گونه جنايت عليه امام و ياران وى هم پيمان شده بودند؛ در اينجا وظيفه خليفه بود كه امنيت كشور را تأمين نمايد.

اقدام مسلحانه و برخورد قهرى امام على از زمانى آغاز شد كه خبر دادند خوارج در نقطه‏اى اجتماع كرده و دست به شورش مسلحانه زده و ناامنى ايجاد كرده و يكى از ياران آن حضرت را كه به اتفاق همسر حامله‏اش به سمت كوفه مى‏آمد بدون جرم و گناه به قتل رسانده و شكم همسرش را پاره كرده و بچه را از رحم خارج و سر بريده و زنش را كشته‏اند.

حضرت على‏عليه السلام‏با لشكرى فراوان در منطقه نهروان فرود آمد و قبل از شروع جنگ نامه‏اى براى آنان فرستاد و آنان را نصيحت كرد و روش درست را به آنان گوشزد نمود. آنان نه تنها به پندهاى حضرت على‏عليه السلام‏گوش نكردند، بلكه نسبت به اهداف پليد خويش سماجت نشان دادند. براى آخرين بار، جهت اتمام حجت، در اردوگاه آنان حاضر شد و در جمع آنان به سخنرانى مهمى پرداخت. سخنان روشنگرانه حضرت باعث شد كه حدود 8000 نفر از خوارج جدا شدند. سرانجام جنگ در گرفت و از لشكر 4000 نفرى خوارج، جز تعدادى انگشت شمار زنده نماندند و غائله خوارج براى هميشه خاتمه يافت.

يكى از آنان عبدالرحمان بن ملجم مرادى بود كه در شب نوزدهم رمضان سال 40 هجرى در مسجد كوفه، با شمشير زهرآلودى فرق سر حضرت را نشانه رفت كه منجر به شهادت آن حضرت در شب بيست و يكم رمضان شد.

پايان‏

پي نوشت ها:

1) آزادى، ناگفته‏ها و نكته‏ها، محمد تقى مصباح يزدى، ص 7.

2) در بحث كلامى در اين خصوص دو ديدگاه وجود دارد: برخى مى‏گويند اصلاً خدايى وجود ندارد تا عالم وابسته به او باشد. عده‏اى معتقدند خدا وجود دارد ولى پس از خلقت موجودات آنها را رها كرده است و موجودات نيازى به او ندارند. آزادى، ص 9.

3) سوره بقره (2) آيه 165: «آنانى كه ايمان دارند، عشقشان به خدا [از مشركان نسبت به معبودهايشان ]شديدتر است.»

4) سوره بقره (2) آيه 256.

5) همان، آيه 229: «و هر كس از مرزهاى الهى تجاوز كند، بى‏گمان از ستمكاران خواهند بود.»

6) سوره غاشيه (88) آيه 42.

7) سوره كهف (18) آيه 28.

8) سوره انسان (76) آيه 74.

9) سوره مائده (5) آيه 9.

10) سوره انعام (6) آيه 107.

11) سوره احزاب (33) آيه 36.

12) سوره احزاب (33) آيه 6.

13) سوره مائده (5) آيه 55.

14) سوره نساء (4) آيه 59.

15) سوره نساء (4) آيه 150.

16) نهج‏البلاغه، نامه 31.

17) فرهنگ معين، ماده «سياست».

18) صحيفه نور، ج 13. ص 216.

19) حكمت اصول سياسى اسلام، ص 47.

20) فصلنامه علوم سياسى، شماره 11، ص 13.

21) فصلنامه علوم سياسى، شماره 11، ص 13.

22) نظام سياسى اسلام، نوروزى، ص 15.

23) حكمت اصول سياسى اسلام، محمد تقى جعفرى، ص 49.

24) در آمدى بر سياست و حكومت در نهج البلاغه، محمد باباپور گلفشانى، ص 18.

25) صحيفه امام، ج 1، ص 269.

26) سفينة النجاة، محدث قمى، ماده حَسَنَ.

27) غررالحكم و دررالكلم، ماده سياست.

28) همان.

29) همان.

30) همان.

31) صحيفه نور، ص 216.

32) همان.

33) صحيفه امام، ج 13، ص 65.

34) صحيفه نور، ج 9، ص 138.

35) همان، ج 21، ص 178.

36) آخرين پيام، ص 17 و 18.

37) صحيفه نور، ج 21، ص 178.

38) وصيت نامه سياسى الهى حضرت امام، ص 9 و 10.

39) حكمت اصول سياسى اسلام، ص 48.

40) همان.

41) هفته نامه افق حوزه، 10/9/1382.

42) ترجمه و شرح نهج البلاغه، دشتى، خطبه 200.

43) غررالحكم و دررالحكم، آمدى، ماده «غرر» ؛ ميزان الحكمه، باب غدر.

44) ميزان الحكمه، ماده غَدَرَ.

45) سيف الواعظين، عباسعلى ناصرى، جلد محرم، ص 243. به نقل از توسعه سياسى، ص 267.

46) دموكراسى، كارل كوهن، ترجمه فريبرز محمدى، ص 182.

47) مجله انديشه حوزه، سال پنجم، شماره 17، ص 102.

48) نهج‏البلاغه، خطبه 173.

49) نهج‏البلاغه، خطبه 208.

50) نهج البلاغه، خطبه 170.

51) نهج البلاغه، نامه 57.

52) الجمل، شيخ مفيد، ص 166.

53) قضاوتها و حكومت عدالت خواهى على بن ابيطالب، سيد اسماعيل رسولزاده، ص 183.

54) جاذبه و دافعه على‏عليه السلام، شهيد مطهرى.